جلسه 224- 1466

**دوشنبه - 25/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وجه تقدیم امارات بر اصول عملیه غیر از استصحاب بود.

رسیدیم به تقدیم امارات بر قاعده طهارت، که عرض کردیم یکی از وجوه تقدیم این است که خبر ثقه اگر به سیره عقلائیه ثابت باشد عموم اصالة الطهارة نمی تواند رادع باشد از سیره عقلائیه بر حجیت خبر ثقه. به طور کل عمومات برخلاف سیره و ارتکار عقلاء اگر بودند، ارتکاز قوی عقلاء منشأ انصراف عموم می شود. این یک وجه است برای تقدیم امارات بر قاعده طهارت. غیر از آن وجه ورود که دیروز مطرح شد و یا وجه حکومت، این وجه برای تقدیم امارات بر قاعده طهارت مطرح می شود.

عدم احتمال حجیت خبر در غیر نجاست وعدم حجیت آن در اخبار به نجاست

وجه دیگری هم که مطرح هست این است که ما احتمال فرق نمی دهیم در حجیت خبر ثقه بین باب نجاسات و یا غیر آن، شرعا همچنین احتمالی نیست که خبر ثقه اگر قائم باشد بر سائر احکام، مقدم بشود بر اصول عملیه، کما هو المفروض، ولی اگر قائم باشد بر نجاست یک شیء، مقدم نشود بر قاعده طهارت و حجت نشود این خبر، این شرعا محتمل نیست. ولذا ما نمی توانیم قاعده طهارت را به تنهائی بر دلیل حجیت خبر مقدم کنیم ولو نسبتشان عموم من وجه است. چون ملازمه هست بین حکم حجیت خبر در باب نجاسات و حکم حجیت خبر در غیر آن، اگر ما قاعده طهارت را بر حجیت خبر ثقه در باب نجاسات مقدم کنیم، به عدم الفصل باید در بقیه موارد خبر ثقه بر سائر احکام هم سائر اصول عملیه را مقدم کنیم.

وقبلا مطرح شد که این مستلزم لغویت عرفیه دلیل حجیت خبر ثقه است که ما مختص کنیم خبر ثقه را به غیر موارد اصول عملیه ترخیصیه. وبعدا این را بیشتر توضیح خواهیم داد.

عدم فرق متشرعه بین خبر ثقه در موارد نجاست وغیر آن

وجه دیگر این است که خبر ثقه بنابراینکه به سیره متشرعه حجیتش ثابت باشد در احکام کما هو مختار جماعة مثل مقرر کتاب مباحث الاصول ویا آقای زنجانی قائلند دلیل حجیت خبر ثقه سیره متشرعه است، سیره متشرعه اگر دلیل حجیت خبر ثقه باشد که در بحوث هم آقای صدر این را پذیرفته اند منتهی گفته اند دلیل منحصر به آن نیست و متشرعه بما هم عقلاء عمل می کردند به خبر ثقه، ولی به هر حال اگر ثابت بشود که خبر ثقه بر اساس سیره متشرعه یعنی توسط اصحاب ائمه مورد عمل قرار گرفته بود، قطعا اصحاب ائمه فرق نمی گذاشتند بین خبر ثقه در باب نجاسات و یا خبر ثقه در بقیه احکام. که این وجه هم وجه درستی است[[1]](#footnote-1).

بحوث: اطلاق قاعده طهارت مخالف قرآن دال بر حجیت خبر ثقه است

دو وجه دیگر در بحوث ذکر کرده برای تقدیم خبر ثقه در نجاست بر قاعده طهارت، آن دو وجه را هم عرض کنیم و این بحث را راجع به قاعده طهارت تمام کنیم:

یک وجهی که ایشان ذکر کرده این است که گفته برفرض دلیل حجیت خبر ثقه و قاعده طهارت با هم تعارض بکنند و هیچ مرجحی برای تقدیم عموم حجیت خبر ثقه بر عموم قاعده طهارت ما نداشته باشیم، یک راهی داریم برای تقدیم حجیت خبر ثقه، و آن راه این است که ما در اصول گفته ایم اگر دلیل قطعی الصدور با دلیل ظنی الصدور تعارض بکنند به تباین یا به عموم من وجه، دلیل قطعی الصدور مقدم است بر دلیل ظنی الصدور، اگر این دلیل قطعی الصدور آیه قرآن باشد وجه تقدم آن بر آن خبر ظنی الصدور این است که خبر ظنی الصدور می شود مخالف کتاب، وخبری که مخالف کتاب است شرط حجیت را ندارد، ما خالف قول ربنا لم نقله، مخالف به عموم من وجه است با قرآن کریم. عرفا مخالف است و جمع عرفی ندارد، عرف این را مخالف می داند ولذا می شود ما خالف قول ربنا لم نقله یا ما خالف کتاب الله فدعوه[[2]](#footnote-2).

واگر آن خبر قطعی الصدور خبر و حدیثی باشد از معصوم علیه السلام، باز آن خبر ظنی الصدور عند التعارض شرط حجیت را ندارد، به دو بیان:

مخالف خبر قطعی الصدور مردود است، یا برای این که مخالف سنت است (آقای خوئی)‌ ویا به جهت الغاء خصوصیت از مخالف قرآن (بحوث)

یک بیان بیانی است که آقای خوئی مطرح می کند، می گوید که ما از روایات استفاده کردیم که خبر مخالف سنت مردود است، ما خالف الکتاب و السنة این مردود است، سنت یعنی خبر قطعی الصدور، ولذا مرحوم اقای خوئی فرموده هر خبر ظنی الصدور که تعارض کند با خبر قطعی الصدور ولو به عموم من وجه، این خبر ظنی الصدور می شود مخالف سنت قطعیه و اعتبار ندارد.

بیان دوم: بیان خود بحوث است، می گویند عرف الغاء خصوصیت می کند از روایاتی که می گوید ما خالف الکتاب فهو مردود به خبر قطعی الصدور. چرا؟ برای اینکه امتیاز قرآن چیست؟ بله قرآن کلام الهی است امتیاز این را دارد که کلام خداست احترامش واجب است دست به نوشته قرآن زدن بدون وضوء حرام است، اما این ظاهر این تعابیر که می گویند ما خالف کتاب الله فهو مردود به ملاک کاشفیت کتاب خداست از احکام الهی نه بخاطر نکته نفسیه، خب کاشفیت کلام خدا از احکام الهی بخاطر قطعی الصدور بودن قرآن کریم است، والا دلالتش که ظنی است، پس هر خبر قطعی الصدور از این حیث می شود مثل آیه قرآن. صدورش قطعی باشد دلالتش مثل قرآن ظنی بود مهم نیست. ولذا الغاء خصوصیت می کنیم از خطابهایی که می گوید ما خالف الکتاب فهو مردود به هر خبر قطعی الصدور، می گوئیم مخالف او مردود است.

بله در پرانتز عرض می کنم ما یک قیدی زدیم به این کلام بحوث، گفتیم به یک شرط الغاء خصوصیت می کنیم که احتمال تقیه در این خبر نباشد، والا اگر در این خبر احتمال تقیه باشد با قرآن فرق می کند، در قرآن احتمال تقیه نیست قطعی الجهة است. پس خبری مثل کتاب است در اینکه مخالفش مردود است که قطعی الصدور و الجهة باشد ولو ظنی الدلالة است. این کبرای بحث.

صغرای بحث این است که در بحوث فرموده اند دلیل حجیت خبر ثقه قطعی الصدور است، معنا ندارد ظنی الصدور باشد، قطعی الصدور است، حال یا آیه نفر است یا آیه نبأ است یا صحیحه حمیری است که باید قطعی الصدور بشود تا بتوانیم استدلال کنیم به او بر حجیت خبر ظنی الصدور، والا نمی شود که به خبر ظنی الصدور استدلال کنیم برای اثبات حجیت خبر ظنی الصدور.

پس یا دلیل حجیت خبر ثقه آیه قرآن است و یا خبر قطعی الصدور مثل صحیحه حمیری، ولکن موثقه عمار که دلیل قاعده طهارت است ظنی الصدور است، به عموم من وجه تعارض کرد قاعده طهارت با دلیل حجیت خبر ثقه، این تعارض خبر ظنی الصدور است با خبر قطعی الصدور. این خبر ظنی الصدور حجیت ندارد[[3]](#footnote-3).

در اینجا یک اشکالی ممکن است مطرح بشود به بحوث، او را جواب بدهیم:

اشکال: عموم قاعده طهارت مقدم بر اطلاق حجیت خبر ثقه است

ممکن است بگویند شمای بحوث خودتان گفتید که اگر عامین من وجه یکی شان به عموم وضعی دلالت کرد ودیگری به اطلاق حِکَمی یعنی اطلاقی که ناشی از مقدمات حکمت است، جمع عرفی اقتضا می کند عموم بر اطلاق مقدم باشد ولو آن اطلاق خبر ظنی الصدور است واین عموم خبر قطعی الصدور است، اکرم کل عالم عموم وضعی ات این خبر ظنی الصدور است، ولکن لا تکرم الفاسق اطلاق است ولو خبرش قطعی الصدور باشد، اینجا جمع عرفی است، اینجا این خبر ظنی الصدور چون عموم وضعی است مقدم است عرفا بر آن اطلاق خبر قطعی الصدور.

ولو این مسلک را ما قبول نداریم ولی اشکال به بحث می شود که شما وفاقا لمشهور الاصولیین مثل امام آقای خوئی مرحوم استاد و بسیاری از بزرگان می گوئید عموم بر اطلاق مقدم است، چون عموم ظهوری است ناشی از بیان، این اقوی است از اطلاق که اگر ظهور هم باشد ظهور ناشی از سکوت و عدم البیان است. گفته می شود به بحث که موثقه عمار عموم دارد، کل شیئ نظیف حتی تعلم انه قذر، ولی دلیل حجیت خبر ثقه عموم ندارد اطلاق دارد، ما عمومی در ادله حجیت خبر ثقه پیدا نکردیم که کل خبر ثقة حجة. پس اشکال می شود به بحث که این وجه شما درست نیست.

اقول: این اشکال به بحوث وارد نیست، جواب این اشکال این است که: کل شیء نظیف به لحاظ افراد مشکوک النجاسة عموم دارد، اما به لحاظ اینکه آیا خبر ثقه قائم شده است بر نجاست آن یا خبر ثقه قائم نشده است اطلاق دارد و نه عموم، عموم را باید حساب کنیم از چه حیث است، کل شیء نظیف نسبت به افراد شیء چه آن شیء آب باشد خاک باشد عموم دارد، اما اینکه سواءا قامت الامارة علی نجاسته ام لا اطلاق دارد، وقتی اطلاق شد می شود تعارض الاطلاقین[[4]](#footnote-4).

آقای خوئی: مخالف اطلاق قرآن،‌ مخالف قرآن نیست

بله! البته این مبنا مبنای بحوث است که تعارض الاطلاقین هم باشد خبر قطعی الصدور مقدم است در تعارض الاطلاقین، ولی مرحوم آقای خوئی این را قبول ندارند. آقای خوئی می گویند اطلاق قرآن جزء قرآن نیست، خبری که با اطلاق قرآن مشکل دارد با قرآن مشکل ندارد، اطلاق ناشی است یا از حکم عقل در مقدمات حکمت، یا ناشی است از عدم بیان قید زائد، عدم بیان قید زائد که جزء قرآن نیست، قرآن گفت مثلا لاتکرم الفاسق، نگفت لاتکرم الفاسق سواءا کان عالما او جاهلا، این سواءا کان عالما او جاهلا مدلول قرآن کریم نیست، مفاد حکم عقل است یا بعدا که ایشان فرمود ظهور هم تشکیل می شود ولی فرمود این ظهور ظهور کتابی نیست بلکه این ظهور عدم البیانی است. ولذا این وجه که اطلاق موثقه عمار با اطلاق دلیل قطعی الصدور حجیت خبر ثقه تعارض که بکند این اطلاق موثقه عمار می شود مخالف کتاب یا سنت قطعیه، آقای خوئی این را قبول ندارد. آقای خوئی می گوید نه، این مخالف اطلاق است، اطلاق که جزئ کتاب نیست، اطلاق که جزء مدلول خبر قطعی الصدور و سنت قطعیه نیست.

مرحوم تبریزی واستاد: اطلاق جزء مدلول عرفی قرآن است

ولی به نظر ما حق با بحوث است در این مورد، و مرحوم استاد هم این فرمایش آقای خوئی را قبول نداشتند، معتقد بودند که اطلاق کتاب جزء مدلول عرفی کتاب است. مرحوم آقای خوئی می فرماید باید خبر مخالف عموم کتابی باشد تا بشود مخالف کتاب یا مخالف نص کتاب باشد تا بشود مخالف کتاب یا مخالف سنت قطعیه. در فقه هم ایشان تا آخر ملتزم بود.

پس این وجه اولی که از بحوث نقل می کنیم مبتنی است بر نظر خود بحوث و موافق با نظر اقای خوئی نیست.

ولکن یک اشکالی دیگر مطرح است به بحوث که این را باید ما در بحث تعارض پیگری کنیم.

بحوث: مخالف قرآن یعنی مخالف روح قرآن

در بحث تعارض بحوث برای مخالف قرآن و سنت یک معنای دیگری را می کند، می گوید ما احتمال می دهیم اصلا معنای خبر مخالف کتاب و سنت چیز دیگر باشد غیر از اینکه این خبر مخالف کتاب است به عموم من وجه، وآن اینکه خبر مخالف کتاب یعنی خبری که با روح کتاب مخالف است و مخالفت روحیه دارد با کتاب، همخوانی ندارد با روح قرآن کریم. مثال می زند می گوید مثلا روایت داریم که در شب نهم ربیع رفع القلم، خب یکی می اید می گوید که آقا اینکه مخالف کتاب نیست مخالف قرآن نیست بلکه مخصص قرآن است، اما با روح قرآن کریم سازگار نیست که در یک روزی بگویند رفع القلم هر گناهی خواستید مرتکب شوید. یا آن خبری که می گوید فلان نژاد برتر است، یا فلان نژاد نژاد پستی است، الاکراد طائفة من الجنّ یا عرب الخوزیّ کذا و ... اینها مخالف با روح قرآن کریم است، اما یک خبری بیاید بگوید واجب است دعا عند رؤیة الهلال این موافق با روح کتاب است که دعوت می کند به ذکر خدا.

خب اگر این را بگوئیم طبق این مبنا اساس این وجه به هم می ریزد. آقای سیستانی هم این بیان را دارد اختصاص به آقای صدر ندارد، نظر این دو بزرگوار این است، حالا یا به عنوان جزم یا احتمال ذکر می کنند ولی بیشتر تمایل دارند بگویند که نظر ما همین است که خبر مخالف کتاب یعنی خبری که مخالف روحی است با کتاب، ولو طبق صناعت اصولیه ممکن است بگوئید اخص مطلق است از کتاب این مهم نیست.

ولذا آن روایتی که دارد اذا رأیتم اهل البدع من بعدی فباهتوهم که مرحوم آقای خوئی وامام و استاد گفته اند جائز است بهتان زدن به اهل بدعت لکی لایطمعوا فی الفساد فی الاسلام که در روایت صحیحه است، اما آقای سیستانی می گویند این روایت اما مطروح او مؤوّل، اگر بتوانیم تأویل کنیم که یعنی فابهتوهم با استدلال یا جدل آنها را مبهوت کنید که دیگر به خودشان جرأت ندهند که از بدعتها سخن بگویند که فباهتوهم را به معنای فابهتوهم بگیریم که علامه مجلسی هم احتمال می دهد، اگر نشد مطروح است، چرا مطروح است؟ وجهش همین است که این مخالف با روح کتاب کریم است، کتاب کریم دعوت به این می کند که "ولایجرمنکم شنأن قوم علی ان لاتعدلوا"، خود اهل بیت وامیرالمؤمنین در طول زندگانی شان از این حربه استفاده نکرده اند، لذا این خبر می شود مخالف روحی با کتاب.

حالا اگر ما گفتیم روایاتی که می گوید ما خالف کتاب الله فهو مردود یعنی مخالف روحی با کتاب، این وجهی که در بحوث ذکر کرد باز مشکل پیدا می کند. واین توجیه حمل مخالفت بر مخالفت روحیه چیزی است که مرحوم آقای صدر در جلد 7 بحوث تمایل به آن دارد. من احتمال می دهم که این وجه را طبق مسلک مشهور ذکر کرده است، که صرف مخالف با ظاهر کتاب را مصداق خبر مخالف کتاب گرفته است. وهو الصحیح.

استاد: مخالف ظهور قرآن بالعموم من وجه، مشمول روایات طرح مخالف قرآن است

ما معتقدیم اگر روایاتی که می گوید خبر مخالف کتاب مردود است شامل مخالف روحی با کتاب می شود دلیل نمی شود که مختص به آن باشد، نخیر، هر دو را شامل می شود، هم خبر مخالف با ظهور کتاب به عموم من وجه مشمول این وروایات است و هم فوقش خبر مخالف با روح کتاب، که البته سیأتی انشاء الله که ما این خبر مخالف با روح کتاب را می گوئیم یا روح قطعی کتاب مرادتان است که بحثی در آن نیست، یک خبری مخالف با روح قطعی قرآن کریم است، ما که در این بحثی نداریم، قطع داریم که حکم الله این است قطع داریم که مدلول کتاب خدا این است. ولی اگر مرادتان مخالف با روح ظنی کتاب است ان الظن لایغنی من الحق شیئا، وتفصیل الکلام فی محله.

وجه دومی که در بحوث ذکر کرده اند در رابطه با تقدیم حجیت خبر ثقه بر قاعده طهارت:

بحوث: استصحاب امضاء حجیت خبر ثقه بعد از تعارض با قاعده طهارت

این است که آقا اصلا آخر خط چیست؟ ما رسیدیم به آخر خط، تعارضا تساقطا، عموم حجیت خبر ثقه یک طرف و عموم موثقه عمار یک طرف، در جائی که خبر ثقه بر نجاست یک آبی مثل مائی که تغیر بمجاورة النجس قائم شد، عموم حجیت خبر ثقه می گوید که این َآب نجس است، موثقه عمار می گوید کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر، تعارضا تساقطا، راحت بشوید آخر خط این است، اما چرا استصحاب نکنیم حجیت خبر ثقه را که در ابتداء شریعت ثابت بود بخاطر عدم ردع، در ابتداء شریعت طبق سیره عقلائیه خبر ثقه حجت بوده است، وآن موقع ردع نشده بود، پس ابتداء شریعت حجیت خبر ثقه امضاء شده بود. بعد از تعارض بین عموم حجیت خبر ثقه و عموم موثقه عمار در قاعده طهارت نوبت به استصحاب بقاء حجیت می رسد.

استاد: عدم کاشفیت ردع اول شریعت از امضاء

اقول: این وجه به نظر ما تمام نیست، چرا؟ برای اینکه ما بارها گفته ایم که عدم ردع در ابتداء شریعت کاشف از امضاء نیست، شاید شرائط ردع فراهم نبود، روز اول گفتند قولوا لااله الاالله تفلحوا، شرائط مساعد نبود که حتی خمر را حرام کنند تا چه برسد به اینکه شارع بخواهد نظرش را راجع به عدم حجیت خبر ثقه بیان کند. آن عدم ردع در ابتداء شریعت کاشف از امضاء حجیت خبر ثقه نیست. برفرض حجیت خبر ثقه به سیره عقلائیه ثابت بشود که ما در آن هم مناقشه داریم، اگر ثابت هم بشود عدم ردع در ابتداء شریعت کاشف از امضاء نیست.

سؤال وجواب: استصحاب می کنیم خود حجیت خبر ثقه را، استصحاب حجیت خبر ثقه اماره بر اهتمام است، و استصحاب بر برائت مقدم است، نوبت نمی رسد به برائت از اهتمام شارع به اهتمام دارد به عمل به خبر ثقه، استصحاب می گوید شارع هنوز هم اهتمام دارد به عمل به خبر ثقه و استصحاب اماره بر اهتمام شارع است به حکم واقعی در موارد قیام استصحاب، واستصحاب مقدم است بر برائت از اهتمام.

سؤال وجواب: صاحب کفایه هم در حاشیه کفایه در بحث حجیت خبر واحد همین مطلب بحوث را دارد، همین مطلب را دارد که می گوید ما استصحاب می کنیم حجیت خبر ثقه را که ثابت است در اول شریعت بخاطر سکوت شارع در ابتداء شریعت. بعد استصحاب می کنیم بقاء حجیت را.

هذا تمام الکلام فی تقدیم الامارة علی قاعدة الطهارة.

وجوه تقدیم حجیت خبر ثقه بر برائت وقاعده حل

اما تقدیم حجیت خبر ثقه بر برائت و قاعده حل:

اگر خبر ثقه قائم شد بر تکلیف، مثلا خبر ثقه قائم شد بر حرمت شرب تتن، اما ما علم به آن پیدا نکردیم، چرا رفع ما لایعلمون جاری نشود؟ چرا کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام جاری نشود؟ فوقش تعارض بکند با اطلاق حجیت خبر ثقه تساقط بکنند ما رجوع کنیم به برائت عقلیه. چرا تعارض و تساقط نکنند؟

شبهه این است که ما به صدد جوابش باید بر بیائیم که نسبت بین حجیت خبر ثقه و حدیث رفع عموم من وجه است. مورد افتراق حدیث رفع مواردی است که خبر ثقه بر تکلیف قائم نیست، مورد افتراق حجیت خبر ثقه هم جائی است که برائت جاری نیست، مثل شبهات مقرونه به علم اجمالی به تکلیف، رفع ما لایعلمون و کل شیء لک حلال نداریم، ولی حجیت خبر ثقه داریم. مواردی که خبر ثقه قائم است بر حلیت و عدم تکلیف، این موارد هم تعارض ندارد با ما لایعملون، بلکه توافق دارد با رفع ما لایعلمون، خبر ثقه اگر بگوید شرب التتن حلال است، خب این توافق دارد با کل شیء لک حلال و با رفع ما لایعلمون. پس مورد اجتماع حدیث رفع ما لایعلمون و کل شیء لک حلال با دلیل حجیت خبر ثقه که با هم تعارض می کنند جائی است که خبر ثقه قائم بشود بر تکلیف در شبهه بدویه محضه که مقرون به علم اجمالی نیست.

1- رجوع به برائت عقلیه بعد التعارض

گفته می شود که خب نسبت که شد عموم من وجه، تعارض می کنند در مورد اجتماع و تساقط می کنند و بعدش ما رجوع می کنیم به برائت عقلیه.

مرحوم آخوند: مدلول حدیث رفع رفع تکلیف مجهول مطلق است،‌ وخبر ثقه وارد بر اوست

جواب از این وجه بنابراینکه ما بگوئیم رفع ما لایعلمون همانطور که صاحب کفایه گفت یعنی رفع آن تکلیف مجهول من جمیع الجهات، یعنی رُفِع تکلیفی که نه به حکم واقعی در آن ما علم داریم و نه به حکم ظاهری الزامی، مرحوم آخوند اینجور معنا می کند رفع ما لایعلمون را، می گوید ما لایعلم من جمیع الجهات لا من جهة الحکم الواقعی ولامن جهة الحکم الظاهری. خب اگر اینجور معنا کنیم دلیل حجیت خبر ثقه ورود دارد بر رفع ما لایعلمون، رفع مالایعلمون را می کند ما یعلمون و ما یُعلمُ حکمه الظاهری.

استاد: تطبیق حدیث رفع بر حکم واقعی (انحلالی بودن حدیث رفع)

اقول: ولکن این مبنا درست نیست، برای اینکه رفع ما لایعلمون وقتی تطبیق شد بر حکم واقعی مشکوک، ما اگر علم به حکم ظاهری پیدا کنیم که حکم واقعی از مشکوک بودن خارج نمی شود، والا دلیل وجوب احتیاط هم باید ورود داشته باشد بر برائت. چون دلیل وجوب احتیاط علم به حکم ظاهری می آورد. جناب صاحب کفایه! آیا این را می پذیرید که دلیل وجوب احتیاط ورود دارد بر حدیث رفع چون آن را از ما لایعلمون من جمیع الجهات خارج می کند و می شود ما یعلم من حیث الحکم الظاهری فیه؟ این وجهی ندارد. ما لایعلمون منطبق است بر تکلیف واقعی مشکوک و حکم ظاهری را دانستن تکلیف واقعی را از مشکوک بودن خارج نمی کند. پس این وجه ورود درست نیست.

2- مرحوم امام: "ما لایعلمون" یعنی ما لاطریق عقلائی الیه

وجه دوم ورود فرمایش امام است، که فرمود رفع ما لایعلمون یعنی رفع ما لاطریق عقلائی الیه، رفع ما لاحجة علیه. البته حجت به معنای منجز نیست تا بعد بگوئید خب مطلق منجز سبب این می شود که برائت جاری نکنیم ولو منجز دلیل وجوب احتیاط باشد. نه امام قده این را نمی فرماید، امام قده می فرماید رفع ما لاطریق معتبر الیه نه رفع ما لا منجز بالنسبة الیه ولو کان المنجز وجوب الاحتیاط. ایشان می گویند استعمالات کتاب و سنت این را اقتضا می کند.

اقول: ما در مورد علم این را بعید نمی دانیم کما قلنا به سابقا، ولذا این وجه دوم ورود به نظر ما قریب به ذهن است.

مشهور: ظهور علم در خصوص علم وجدانی است

ولکن مشهور این مطلب را قبول ندارند، می گویند ظاهر علم خصوص علم وجدانی است نه مطلق طریق معتبر. ولذا این وجه به نظر مشهور تمام نیست.

انشاء الله بقیه وجوه را فردا دنبال می کنیم، والحمد لله رب العالمین.

1. - در وجه قبل مدلول التزامی حجیت خبر ثقه در غیر نجاست، حجیت خبر ثقه در نجاست بود، ولی در این وجه هر دو مورد مدلول مطابقی سیره متشرعه است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ولی ظاهرا تنها یک حدیث دال بر عدم حجیت مخالف بالعموم من وجه است: كصحيحة ابن ابي يعفور قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم لانثق به قال اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب الله او من قول رسول الله، والا فالذي جائكم به اولى به.

   پس تعارض قاعده طهارت با خبر ثقه بر نجاست، قابل حل به خبر واحد دیگری نیست. [↑](#footnote-ref-2)
3. - در تعارض بالتباین این مطالب صحیح است، ولی در تعارض بالعموم من وجه، صدق مخالف مشکل است [↑](#footnote-ref-3)
4. - میتوان موارد قاعده طهارت را به حسب قیام خبر به نجاست وعدم قیام خبر، تقسیم کرد. [↑](#footnote-ref-4)